

استراتژی واحد امامت



چکیده

در این پژوهش و بررسی، به تحلیلی در باب استراتژی واحد امامت پرداخته شده است. استراتژی امامت، استراتژی روشنگرانه و تبیینی شریعت و جهاد و مبارزه با حکومت‌های جور و استبداد بوده است. امامان، گویا شخصیتی واحد بودند که در مسیر مبارزه، با فراز و نشیب‌هایی مواجه بوده، ولی هدف و مقصدی واحد را تعقیب می‌کردند. با عنایت به این که جامعه‌ی مکتبی نیازمند حکومت مکتبی است، نقطه‌ی محوری حرکت ائمه علیهم‌السلام حکومت اسلامی و خصوصیت مهم مبارزه‌ی آنها عدم انعطاف و سازش‌ناپذیری بوده که البته گاهی در پوشش تقیه هم انجام شده است.

واژگان کلیدی: استراتژی، امامت، شریعت، جهاد، استبداد، مقصد.

حرکت امامان شیعه علیهم‌السلام در خطی واحد قرار دارد و اصول و قواعد مشترک و هدف‌ها و بنیادهای واحدی، حرکت امامت را رقم می‌زند، اما در عین حال، این حرکت واحد با روش‌های گوناگون و اشکال مختلفی روی داده است.

«امامان علیهم‌السلام، کارشناسان دین‌اند، سیره‌ی پیشوایان معصوم علیهم‌السلام، همه دارای یک سو و جهت بوده است، لکن روش‌هایی که هر یک از این اختران تابناک اتخاذ کرده‌اند، به صورت ظاهر، با یکدیگر مغایرت دارد، نظیر حرکت قطاری است که از مبدئی به مقصدی در حرکت است. این قطار، به تناسب موقعیت‌هایی که پیش می‌آید، سرعت حرکت و شیوه‌ی آن را تغییر می‌دهد، گاهی کند می‌رود، گاهی می‌ایستد و در ایستگاه توقف می‌کند و گاهی سرعتش اوج می‌گیرد و سریع پیش می‌رود. امامت هم یک چنین واقعیتی در تاریخ است. گاهی صبر کرده، مانند علی علیه‌السلام و گاهی خیزش کرده و پس از خیزش تند، توقف کرده که در اصل نیز حرکت است، مانند امام حسن مجتبی علیه‌السلام و گاهی خروشنده و توفنده به راه افتاده، مانند امام حسین علیه‌السلام و بالاخره در هر شرایطی که پیش آمده، جریان امامت از اصول خویش عدول نکرده است و همواره پیش‌قراول حرکت بوده است» (درسمایه‌های حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۵۵).

با توجه به همین برداشت، دوره‌های تاریخی را به چهار دوره تقسیم فرموده‌اند:

- ۱) دوره‌ی امامت امیرالمؤمنین، امام مجتبی و سید الشهداء علیهم‌السلام؛
- ۲) دوره‌ی امامت امام سجاد علیه‌السلام از سال ۶۱ تا ۱۳۵، امامت امام صادق علیه‌السلام؛
- ۳) دوره‌ی امامت امام موسی بن جعفر و امام رضا علیهم‌السلام که با شهادت امام رضا علیه‌السلام پایان می‌پذیرد؛

۴) دوره‌ی امام جواد علیه السلام تا غیبت کبرای امام زمان علیه السلام (دومین کنگره‌ی جهانی حضرت رضا علیه السلام، ۱۳۶۵، ۱۴).
در مورد دیگر فرموده‌اند:

«بحثی که جالب و قابل تعقیب است، داعیه‌هایی است که حاکی از استراتژی امامت است. گاه در اظهارات و مباحثات ائمه علیهم السلام، بیانات و داعیه‌هایی مطرح می‌شود که عادی نیست و حاکی از هدف و خط مشی خاصی است که همان استراتژی امامت است، از جمله این موارد، گفت و گوی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام با هارون درباره‌ی فدک است. هارون روزی به امام کاظم علیه السلام گفت: حد فدکاً حتی اردها الیک؛ یعنی حدود فدک را معین کن تا آن را به تو برگردانم.

فکر می‌کرد با این کار شعار فدک را که در خاندان اهل بیت علیهم السلام، همواره به عنوان یک سند مظلومیت تاریخی مطرح بود، بی‌اثر کند و این حربه را از آنان بگیرد و شاید با این کار، مقایسه‌ای میان خود و آنان، که روزی فدک را از تصرف آنان خارج کرده‌اند، در ذهن شیعیان اهل بیت علیهم السلام به وجود آورد. حضرت علیه السلام ابتدا امتناع کردند و سپس که اصرار کرد، گفتند: لا آخذها الا بمحدودها؛ اگر قرار است فدک را برگردانی، باید با محدوده‌ی واقعی آن را بدهی. هارون قبول کرد. امام شروع کردند -حدود فدک را معین کردند، فرمودند: الحد الاول فعدن، یک سوی آن عدن است.

حالا این گفت و گو در مدینه یا در بغداد انجام می‌گیرد. اما منتهی الیه جزیره العرب، یعنی عدن را یک حد فدک معرفی می‌کند. فتغیر وجه الرشید و قال: ایما؛ رنگ هارون تغییر کرد و بی‌اختیار گفت: اوه. حضرت علیه السلام فرمودند: والحد الثانی: سمرقند؛ یک سوی دیگر آن سمرقند است، یعنی منتهی الیه شرقی قلمرو حکومت هارون. فارتد وجهه؛ رنگ هارون تیره شد. حضرت علیه السلام ادامه داد: والحد الثالث افريقية؛ مرز سوم آن

تونس است، یعنی منتهی الیه غربی کشور. فاسود وجهه و قال: هیه؛ صورت هارون از خشم سیاه شد و گفت: عجب. بالاخره حضرت علیه السلام فرمودند: و الحد الرابع، سیف البحر مما یلی الخزر و ارمینی؛ مرز چهارم آن، کناره‌ی دریاست، پشت خزر و ارمنستان، یعنی منتهی الیه شمالی کشور. هارون از روی عصبانیت و استهزا گفت: فلم یبق لنا شیء؛ یعنی در این صورت، پس چیزی برای ما باقی ماند، برخیز بر سر جای من بنشین.

قال موسی علیه السلام قد اعلمتک اننی ان حدودها لن تردها؛ حضرت علیه السلام فرمودند: به تو گفته بودم که اگر مرزهای فدک را بگویم، آن را برنخواهی گردانید. در پایان حدیث آمده است که: ... ذلك عزم علی قتله، یعنی این جا بود که هارون تصمیم گرفت امام علیه السلام را به قتل برساند» (خامنهای، یکی از کتاب‌های تاریخی به عنوان منبع ذکر شود).

«در این گفت و گو، بارزترین مطلب، داعیه‌ی موسی بن جعفر علیه السلام است، همان چیزی که هارون هم دریافت و کمر به قتل آن حضرت علیه السلام بست و از این قبیل اظهارات که مدعای ائمه علیهم السلام را آشکار سازد، در زندگی امام باقر و امام صادق علیهم السلام دیده می‌شود، که جمع بندی آن، استراتژی امامت را ترسیم می‌کند».

استراتژی جهاد و مبارزه

یکی از مسائلی که در استراتژی حرکت امامان علیهم السلام به صورت محسوس و ملموس مشهود است، مسأله‌ی مبارزه‌ی سیاسی است. مبارزه‌ی سیاسی در زندگی امامان شیعه علیهم السلام، یک مسأله‌ی مستمر تاریخی بوده است.

اگر تاریخ امامت را مورد توجه قرار دهیم، می‌بینیم که دارای جوهره‌ای بالنده و پویا در حیطه‌ی مبارزه و جهاد است و در درون خویش، با همه‌ی فراز و فرودهایش، تاریخ حرکتی مقدس را پاس داشته و آن، دفاع از کلیت اندیشه‌ی اسلامی، با عامل مبارزه و جهاد بوده است.

جهاد و مبارزه‌ی فیزیکی و فکری و معرفتی و بنیادی، چه آن که ساختار امامت، به حذف و نفی نظام‌های ظالمانه‌ی طاغوتی و استقرار عدالت می‌اندیشیده، و شیعه نیز به برکت همین استراتژی، حماسه‌هایی شکوهمند را سروده و موضع‌گیری‌های حادی را مطرح نموده است. شیعه به موضع‌گیری علیه عناصر نامطلوب حاکم پرداخته و با اصل عدالت، با تبعیض‌ها و ستم‌گری‌ها به ستیزه برخاسته و بدین‌سان از لحظه‌ی موجودیت یافتن امامت و تشیع، جبهه‌گیری مبارزاتی برای دفاع از کلیت اندیشه‌ی اسلامی در تاریخ، نمود و برجستگی یافته است.

«یکی دیگر از مباحث قابل بررسی در شرح حال ائمه علیهم‌السلام، برداشت اصحاب ائمه علیهم‌السلام از هدف و خط مشی و مدعای آن بزرگواران است. بدیهی است که اصحاب ائمه علیهم‌السلام از ما به آن بزرگواران نزدیک‌ترند و به هدف و داعیه‌ی آنان، آگاه‌تر بوده‌اند. آنها در این باره، چه تلقی و برداشتی داشتند؟ آیا ما در روایات به این نکته که آنان منتظر قیام و خروج ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند، برخورد نمی‌کنیم؟ داستان مردی از خراسان را همه می‌دانیم که نزد امام صادق علیه‌السلام آمد و خبر داد که چند صد هزار مرد مسلح منتظر اشاره آن حضرت‌اند تا قیام کنند. حضرت علیه‌السلام پس از آن که درباره‌ی عدد مزبور اظهار تردید و تعجب کردند و او پی در پی، عدد را کم کرد و حضرت علیه‌السلام در پایان تأکید بر کیفیت افراد، تعدادی را ذکر کردند (۱۲ یا ۱۵ نفر، به اختلاف روایات) و فرمودند: اگر به این تعداد یارانی داشتم، قیام می‌کردم. افراد زیادی از این قبیل، به امام علیه‌السلام مراجعه و تقاضای قیام (به تعبیر روایات، خروج) می‌کردند. (البته مواردی هم مراجعه‌کنندگان، جاسوسان بنی عباس بودند که از جواب‌های امام علیه‌السلام به آنان، می‌شود جاسوس بودن آنان را حدس زد.) این افراد چرا مراجعه می‌کردند؟ آیا غیر از این که در فرهنگ شیعه، در آن روز مسأله‌ی خروج و قیام برای ایجاد دولت حق، یک امر حتمی و یک هدف مسلم ائمه علیهم‌السلام

به شمار می‌رفت و تلقی اصحاب و شیعیان این بود که ائمه علیهم‌السلام، منتظر فرصت مناسب برای قیام به آن می‌باشند؟» (خامنه‌ای، ۱۳۸۴، ۵۷).

تلقی اصحاب ائمه علیهم‌السلام از مبارزه امامان علیهم‌السلام

اصحاب ائمه علیهم‌السلام، همگی تلقی‌شان این بود که امامان شیعه علیهم‌السلام، در راستای حرکت مبارزاتی مهمی قرار دارند، می‌دانستند که امامان شیعه علیهم‌السلام، در حال مبارزه‌ای مستمر و پی‌گیر و همه‌جانبه با حاکمان غاصب زمان خود بوده‌اند.

«روایات جالبی در این باب دیدم که از آن می‌شود فهمید که این تلقی در سطوح اصحاب بلند مرتبه‌ای چون زرارة بن اعین چگونه بوده است. روایتی در رجال کشی است، روزی زرارة نزد امام صادق علیه‌السلام می‌آید و می‌گوید: یکی از یاران ما از دست طلبکاران گریخته است. اگر این امر نزدیک است تا با قائم خروج کند و اگر در آن خیری هست، با آنان از در مصالحه درآید، حضرت علیه‌السلام می‌فرمایند: خواهد شد. زرارة می‌پرسد، تا یک سال؟ امام می‌فرمایند: ان شاء الله خواهد شد، دوباره می‌پرسد تا دو سال؟ باز می‌فرمایند: ان شاء الله خواهد شد و زرارة خود را قانع می‌کند که تا دو سال دیگر حکومت آل علی بر سر کار خواهد آمد» (الطوسی، ۱۳۴۸، ۱۵۷).

«از روایات متعددی که در زمینه‌ی انتظار قیام یا درخواست آن از سوی اصحاب ائمه علیهم‌السلام وجود دارد، به روشنی می‌توان فهمید که هدف ائمه علیهم‌السلام، یعنی تشکیل حکومت علوی و تلاش برای آن و متوقع بودن آن، از جمله مسلمات در نظر شیعیان و حتی یاران نزدیک ائمه علیهم‌السلام بوده است و این، قرینه‌ای حتمی بر هدف و خط مشی ائمه علیهم‌السلام است» (خامنه‌ای، ۱۳۸۴، ۵۸).

در بخش دیگری چنین آورده‌اند:

«زندگی ائمه علیهم السلام را ما به عنوان درس و اسوه باید فرا بگیریم و نه فقط به عنوان خاطره‌ای شکوه‌مند و ارزنده و این بدون توجه به روش و منش سیاسی این بزرگواران ممکن نیست. نکته‌ای که برای من روشن شد این است که زندگی این بزرگواران علیرغم تفاوت ظاهری، که حتی بعضی در آن احساس تناقض کرده‌اند، در مجموع، یک حرکت مستمر طولانی است که از سال یازدهم هجرت شروع می‌شود و ۲۵۰ سال ادامه پیدا می‌کند و به به سال ۲۶۰ که سال شروع غیبت صغری است، خاتمه پیدا می‌کند. این بزرگواران یک واحدند، یک شخصیتند، شک نمی‌توان کرد که هدف و جهت آنها یکی است. پس ما به جای این که بیاییم زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام را جدا و زندگی امام حسین علیه السلام را جدا و زندگی امام سجاد علیه السلام را جدا تحلیل کنیم، تا احیاناً در دام این اشتباه خطرناک بیفتیم که سیره‌ی این سه امام به خاطر اختلاف ظاهری، با هم متخالف و متعارض‌اند، باید یک انسانی را فرض کنیم که ۲۵۰ سال عمر کرده است. تمام حرکات این انسان بزرگ و معصوم، با این دید قابل فهم و قابل توجیه خواهد بود. هر انسانی که از عقل و حکمت برخوردار باشد ولو نه از عصمت، در یک حرکت بلند مدت، تاکتیک‌ها و اختیارهای موضعی خواهد داشت. گاهی ممکن است لازم بداند تند حرکت کند و گاهی کند، و گاهی حتی ممکن است به عقب‌نشینی حکیمانه دست بزند، اما همان عقب‌نشینی هم از نظر کسانی که علم و حکمت او را و هدف‌داری او را می‌دانند، یک حرکت به جلو محسوب می‌شود، با این دید زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام، با زندگی امام مجتبی علیه السلام، با زندگی حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام، با زندگی هشت امام دیگر تا سال ۲۶۰ یک حرکت مستمر است.» (خامنه‌ای، ۱۳۶۵، ۸).

حرکت مستمر در مسیر مبارزه‌ی سیاسی

حرکت مستمر امامت به لحاظ تاریخی و وقایعی که در تاریخ درخشان ۲۶۰ ساله روی داده است، حرکتی سیاسی بوده است؛ گرچه شامل حرکت‌های علمی، فرهنگی و اعتقادی نیز بوده و در همه‌ی آنها آن چه که پیش از همه تبلور دارد، مبارزه‌ی سیاسی ائمه علیهم‌السلام با دستگاه‌های جور و خلافت‌های غصب بوده است.

«زندگی مستمر این عزیزان معصوم و بزرگوار از اهل بیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با یک جهت‌گیری سیاسی همراه است» (خامنه‌ای، ۱۳۶۵، ۹).

«یکی از خصوصیات امامان علیهم‌السلام، پایبندی به اصول است، یعنی عدم انعطاف در مقابل خطوط انحرافی که می‌خواهند خط اصلی را از بین ببرند. این، لازمه‌ی ایمان است. اگر یک رهبر به راهی که دارد باور لازم را نداشته باشد، خیلی زود می‌توان راهش را زد، این از خصوصیات ایمان است و لذا قرآن روی همین مسأله تأکید می‌کند. به خاطر نقش مهمی که ایمان رهبر به سخنان خود دارد، قرآن این مسأله را ذکر کرده است: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَبْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»؛ ما آنها را پیشوایان قرار دادیم که مردم را به امر ما هدایت می‌کنند و به آنها انجام امور پسندیده و خیر را فرمان دادیم و برپا داشتن نماز و دادن زکات را و آنان برای ما عبادت پیشگانی بودند» (مواضع تفصیلی حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹).

بنابر این، یکی از اصول ثابت حرکت ائمه علیهم‌السلام، اصل مبارزه‌ی سیاسی حاد و تندی است که آنان علیه دستگاه‌های خلافت و حکومت‌های غصب داشته‌اند.

مفهوم مبارزه‌ی سیاسی

«مبارزه‌ی سیاسی یا مبارزه‌ی حاد سیاسی، که ما به ائمه علیهم‌السلام نسبت

می‌دهیم، یعنی چه؟

منظور این است که مبارزات ائمه معصومین علیهم‌السلام، فقط مبارزه‌ی علمی و اعتقادی و کلامی نبوده، از قبیل مبارزات کلامی که در طول همین مدت، شما در تاریخ اسلام مشاهده می‌کنید، مثل معتزله و اشاعره و دیگران، مقصود ائمه علیهم‌السلام، از این نشست‌ها و حلقات درسی و بیان حدیث و نقل معارف و بیان احکام، فقط این نبود که یک مکتب کلامی یا فقهی را که به آنها وابسته بود، ثابت کنند؛ چیزی بیش از این‌ها بود. هم چنین یک مبارزه مسلحانه هم نبود از قبیل آن چه که در زندگی زید و بازماندگانش و هم چنین بنی‌الحسن و بعضی از آل جعفر و دیگران در تاریخ زندگی ائمه معصومین علیهم‌السلام دیده می‌شود. آن نوع مبارزه را هم ائمه علیهم‌السلام نداشته‌اند. البته همین جا اشاره کنم، آنها را به طور مطلق تخطئه نمی‌کردند، بعضی را تخطئه می‌کردند، به دلایلی غیر از نفس مبارزه‌ی مسلحانه، بعضی را هم تأیید کامل می‌کردند، در بعضی هم شرکت می‌کردند، به شکل کمک پشت جبهه.

به این حدیث از امام صادق علیه‌السلام توجه کنید: لو اردت ان الخارجی ینخرج من آل محمد و علی نفقه عیاله؛ هر آینه دوست دارم که خروج‌کننده‌ی آل محمد علیهم‌السلام قیام کند و مخارج خانواده‌اش برعهده‌ی من؛ کمک مالی، کمک آبرویی، کمک به جا دادن و مخفی کردن و از این قبیل، لکن خودشان به عنوان ائمه علیهم‌السلام، آن سلسله‌ای که ما می‌شناسیم، وارد در مبارزه‌ی مسلحانه نبودند و نمی‌شدند، مبارزه‌ی سیاسی نه آن اولی است و نه این دومی، بلکه عبارت است از یک مبارزه‌ی با هدف سیاسی» (خامنه‌ای، ۱۳۶۵، ۱۱).

«اگر بخواهیم عنصر مبارزه‌ی سیاسی را مشخص بکنیم، به طور خلاصه باید بگوییم، نه آن چیزی است که در مبارزات کلامی مشاهده می‌شود و نه آن چیزی است که در مبارزات مسلحانه. برای کسانی که

تاریخ قرن دوم هجری را خوب می‌دانند و حرکات بنی‌عباس را از سال‌های قبل از ۱۰۰ هجری تا سال ۱۳۲، که آغاز حکومت بنی‌العباس است، مطالعه کرده‌اند، مبارزه‌ی حاد سیاسی در زندگی ائمه علیهم‌السلام را می‌توان تشبیه کرد به آن چیزی که در زندگی بنی‌العباس مشاهده می‌شد. البته اگر کسی در زندگی بنی‌العباس و مبارزات آنها و دعوت آنها مطالعه نکرده باشد، این تشبیه، کاملاً رسا و گویا نیست، همان جور چیزی هم در زندگی ائمه علیهم‌السلام هست. منتها با فرق‌های جوهری، میان هدف بنی‌العباس با هدف ائمه علیهم‌السلام، و روش‌های ائمه علیهم‌السلام، و اشخاص آنها با ائمه علیهم‌السلام، اما شکل و نقشه‌ی کار تقریباً به هم نزدیک است.

لذا یک جاهایی می‌بینیم این دو جریان با هم مخلوط می‌شوند، یعنی بنی‌العباس به خاطر نزدیکی طرز کارشان یا تبلیغاتشان و دعوتشان با آل علی علیهم‌السلام، در مناطق دور از حجاز و عراق، این جور وانمود می‌کنند که همان خط آل علی هستند، حتی لباس سیاه را مسوده در طلیعه‌ی دعوت بنی‌العباس در خراسان و ری بر تن می‌کردند، می‌گفتند: هذا السواد حداد آل محمد و شهداء کربلا و زید و یحیی (این جامه‌ی سیاه رخت عزای آل محمد و شهیدان کربلا و زید و یحیی است)، یعنی این پوشش سیاه، لباس ماتم شهیدان کربلا و زید و یحیی است و عده‌ای از سرانشان هم خیال می‌کردند که دارند برای آل علی علیهم‌السلام، کار می‌کنند. یک چنین حرکتی در زندگی ائمه علیهم‌السلام بوده، منتها همان طور که گفتیم با سه تفاوت عنصری در هدف، در روش‌ها و در اشخاص. این معنای مبارزه‌ی سیاسی در زندگی ائمه علیهم‌السلام است» (خانم‌های، ۱۳۸۴، ۲۶).

حمایت از حرکت‌های سالم سیاسی

یکی دیگر از اصولی که در استراتژی یکنواخت ائمه علیهم‌السلام وجود داشته است، حمایت از تلاش‌های سالم سیاسی دوران خودشان بوده است.

«مسأله‌ی دیگر، تأیید و حمایت ائمه علیهم‌السلام از حرکات خونین است، که یکی از بحث‌های شورانگیز زندگی ائمه علیهم‌السلام است و حاکی از همین جهت‌گیری مبارزاتی است. اظهارات امام صادق علیه‌السلام، درباره‌ی معلی بن خنیس، هنگامی که به دست داود بن علی کشته شد، اظهارات درباره‌ی زید، درباره‌ی حسین بن علی علیه‌السلام، شهید فخ و دیگران، روایت عجیبی را دیدم در نورالثقلین که نقل می‌کند از علی بن عقبه، عن علی بن عقبه عن ابيه، قال: دخلت انا و المعلى، علی ابی عبدالله علیه‌السلام، فقال: ابشروا انتم علی احدی الحسينین، شفی الله صدورکم و اذهب غیظ قلوبکم و انا لکم علی عددکم و هو قول الله: و یشف صدور قوم مؤمنین و ان مضیتم قبل ان یروا ذلك مضیتم علی دین الله الذی رضیه بنبیه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و لعلى علیه‌السلام؛ من و معلى وارد بر ابی عبدالله علیه‌السلام شدیم، ایشان علیه‌السلام فرمودند: بر شما بشارت باد به یکی از دو خوبی، خدا سینه‌هایتان را شفا خواهد داد و خشم دلتان را خواهد زدود، من در برابر دشمنان با شما هستم و این، تفسیر سخن خداست و شفا می‌دهد سینه‌ی گروه مؤمنان را و اگر پیش از دیدن این واقعه از دنیا بروی، بر دین خدا، که آن را برای پیامبرش و علی پسندیده است در گذشته‌اید.

این روایت از آن جهت مهم است که در آن، سخن از مبارزه و پیروزی و کشتن و کشته شدن است، به خصوص که مخاطب در آن، معلی بن خنیس است که سرنوشت او را می‌دانیم. امام علیه‌السلام بی‌مقدمه مطلب را شروع می‌کند و معلوم است که از چیزی و حادثه‌ای حرف می‌زند، اما آن حادثه هم معلوم نیست. در تعبیرات شفی الله صدورکم هم احتمال است که حضرت علیه‌السلام دعا می‌کنند و هم احتمال بیشتر هست که خبر از آن چه واقع شده می‌دهند. آیا این دو نفر از کاری و درگیری‌ای می‌آمده‌اند که حضرت علیه‌السلام از آن خبر داشته و شاید خود به آنان مأموریت داده بوده است؟ باری، لحن حدیث بنا بر هر یک از این دو معنا و دو احتمال، به وضوح، حاکی از حمایت امام علیه‌السلام از حرکات تند و پرخاش‌گرانه‌ای است

که زندگی روزمره‌ی معلی بن خنیس هم از آن حکایت می‌کند و جالب این است که این معلی، باب امام صادق علیه السلام بوده که این مطلب و این تعبیر، یکی دیگر از آن مباحث قابل تأمل و تعقیب است. این کسانی که در روایات به عنوان «باب ائمه علیهم السلام» معرفی شده‌اند، چه کسانی بودند که غالباً هم به کشته شدن تهدید شده‌اند، مانند یحیی بن ام طویل، معلی بن خنیس، جابر بن یزید جعفی» (خامنه‌ای، ۱۳۸۴، ۵۴).

استراتژی حکومت اسلامی

در سلسله اهداف استراتژیک جریان امامت به مسأله‌ی حکومت اسلامی برمی‌خوریم که آن بزرگواران علیهم السلام به طور کلی در خط سیر مبارزاتی خودشان، مسأله‌ی حکومت اسلامی را محور حرکت سیاسی خویش قرار داده بودند.

«ائمه علیهم السلام، از لحظه‌ی وفات رسول الله صلی الله علیه و آله تا سال ۲۶۰ در صدد بودند که حکومت الهی را در جامعه‌ی اسلامی به وجود بیاورند، این اصل مدعاست. البته نمی‌توانیم بگوییم که می‌خواستند حکومت اسلامی را در زمان خودشان (یعنی هر امامی در زمان خودش) به وجود بیاورند. آینده‌های میان مدت و بلند مدت و در مواردی هم نزدیک وجود داشت. مثلاً در زمان امام مجتبی علیه السلام، و لعله فتنه لکم و متاع الی حین (و شاید این صلح، برای شما آزمایشی باشد در فرصتی محدود) (صدوق، ۱۳۸۶، ۲۱۹).

در جواب آن کسانی از قبیل مسیب بن نجبه و دیگران، که می‌گفتند: شما چرا سکوت کرده‌اید؟ اشاره به همین آینده است. در زمان امام سجاد علیه السلام، به نظر بنده برای آینده‌ی میان مدت بود و در زمان امام باقر علیه السلام، احتمال زیاد این است که برای آینده‌ی کوتاه مدت بود. از بعد از شهادت امام هشتم علیه السلام، به گمان زیاد، برای آینده‌ی بلند مدت بود.

خلاصه، حکومت برای کی؟ مختلف بود، اما همیشه بود. همه‌ی کارهای ائمه علیهم‌السلام غیر از آن کارهای معنوی و روحی که مربوط به اعلا و تکمیل نفس یک انسان و قرب او به خدا است، بینه و بین ربه، یعنی درس، حدیث، علم، کلام، محاجه با خصوم علمی، با خصوم سیاسی، تأیید و حمایت یک گروه، رد یک گروه، و غیر ذلك، همه در این جهت است، برای این حکومت اسلامی را تشکیل بدهند» (خامنه‌ای، ۱۳۸۴، ۲۴).

حکومت اسلامی، جانمایه‌ی حرکت ائمه علیهم‌السلام

از نظر امامان شیعه علیهم‌السلام، هیچ حکومتی غیر از حکومت اسلامی مورد پذیرش نمی‌باشد. از این رو، ائمه علیهم‌السلام، در نقطه‌ی محوری و کلیدی حرکت خودشان، مسأله‌ی حکومت اسلامی را قرار داده بودند. این مسأله از چند جهت از دیدگاه ائمه علیهم‌السلام قابل توجیه بوده است.

۱) اهمیت مسأله‌ی حکومت در قرآن

«در قرآن کریم، آیاتی درباره‌ی حاکم (و حکومت) اسلامی هست و می‌دانیم قرآن، مباحث مهم اسلامی مانند مدرسان، گویندگان و نویسندگان بحث نمی‌کند. باید اشارات قرآنی را با تدبر و تأمل فهمید و از مجموعه‌ی آن چه در کتب الهی ذکر شده، تفکر الهی را درباره‌ی حاکم اسلامی استنباط نمود. اهمیت مسأله‌ی حکومت در آیاتی چند از قرآن آشکار است. از جمله آیاتی که تأثیر حاکمان و پیشوایان را در هدایت و ضلالت مردم بیان می‌کند، یکی از بحث‌های علمی و مدرن روز دنیا، نقش دولت در تعیین مسیر مردم است، اما در قرآن با شیواترین بیان به این مطلب اشاره شده است. مثلاً درباره‌ی فرعون می‌فرماید: «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ» (هود، ۲۵ و ۹۸)؛ پیشگام می‌شود قوم خود را و آنان را وارد آتش می‌نماید و بد جایگاهی است.

بهترین منظره را ترسیم نموده است. یک حاکم فرعون وش، مردم خود را این گونه به هلاکت دچار می‌کند. خلاصه بدی‌ها، فسادها، خیانت‌ها و توطئه‌های یک حاکم علیه مردم همین است که در قیامت آنها را به جهنم وارد می‌کند» (خامنه‌ای، ۱۳۶۵، ۳۲).

و نیز می‌فرماید: «أَمْ تَرَىٰ إِلَىٰ الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَيَنْسُونَ الْقَرَارَ» (ابراهیم، ۲۸ و ۲۹)؛ آیا ننگریستی به کسانی که نعمت الهی را به کفر و ناسپاسی کشاندند و قوم خود را به خانه‌ی خسارت‌ها وارد نمودند، جهنمی که آنها را در آن گرفتار کردند و بد جایگاهی است.

حاکم جائز و دستگاه حاکمه‌ی خائن (که به فکر هدایت و رعایت مردم نیستند) نمی‌توانند بگویند ما یک گناه کردیم و توبه می‌کنیم. گناهی که آنها کرده‌اند به قیمت جان و حیثیت همه‌ی مردمشان تمام می‌شود. همه‌ی حکام جائز باید به فکر این آیات تکان دهنده و تازیه‌های کوبنده‌ی الهی باشند. آیاتی نیز درباره‌ی پیشوایان ایمان و تقوا و صلاح هست. درباره‌ی انبیاء علیهم‌السلام چنین آمده است: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»؛ آنها را پیشوایانی قرار دادیم که مردم را به امر ما هدایت می‌کنند و وحی نمودیم به آنها انجام خیر را و بر پا داشتن نماز و دادن زکات را و آنان برای ما عبادت پیشگانی راستین بودند.

«امام» در قرآن، همیشه به معنای حاکم نیست. امام «یعنی پیشوا»؛ کسی یا چیزی که انسان‌ها را به سمتی حرکت می‌دهد، امام است. مثلاً درباره‌ی تورات تعبیر امام آمده است: «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً» (هود، ۱۷)؛ پیش از عیسی، کتاب موسی، امام و رحمت بود. درباره‌ی حاکمان نیز تعبیر امام به کار رفته است. گاه امام کفر و گاه امام نور و ایمان. «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ» (توبه، ۱۲)؛ «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»؛ لذا باید

امام و حاکم و صفات مثبت و منفی آنها را شناخت» (خامنه‌ای، ۱۳۸۴، ۱۸۸).

۲) جامعه‌ی مکتبی، نیازمند به حکومت مکتبی

«در جامعه‌ای که مردم به خدا اعتقاد دارند، حکومت آن باید حکومت مکتب باشد. یعنی مکتب اسلام و شریعت اسلامی، و کسی از همه شایسته‌تر به حکومت است که دارای دو صفت بارز باشد؛ اول علم به احکام خدا، دوم داشتن نیروی خودداری از گناه عمدی و انحراف، که به آن عدالت گفته می‌شود. عدالت، ملکه و حالت نفسانی و روحی است که در هر انسانی باشد، او را از خطا و گناه و انحراف بازمی‌دارد. البته اشتباه برای همه متصور است، اما عمداً گناه کردن، از کسی که دارای ملکه‌ی عدالت باشد، هرگز متصور نیست» (اندیشه حوزه، شماره ۱۷، ص ۳۵).

نتیجه‌گیری

امامت، خطی واحد و استراتژی مشخصی است که به قصد حفظ شریعت، به صورتی هدف‌مندانه و روشن‌گرانه به تبیین احکام و وظایف و تکالیف شیعه و امت اسلامی پرداخته، انعطاف‌ناپذیری در خطی واحد قرار داشته و استراتژی واحدی با تاکتیک‌ها و روش‌های گوناگونی را امامان شیعه علیهم‌السلام اتخاذ نمودند.

تقیه، ابزاری در این مسیر مبارزاتی شناخته می‌گردد. این استراتژی واحد، تاریخی ۲۵۰ ساله را رقم زده است که نتیجه آن حفظ همه موازیت فکری و فرهنگی اسلام شیعی بوده است.

منابع و مأخذ

- ۱) قرآن کریم.
- ۲) خامنه‌ای، سید علی (مقام معظم رهبری) (۱۳۸۴)، جهاد شیعه، گردآوری سمیره مختار اللیثی، نشر شیعه‌شناسی.
- ۳) مجلسی، محمد باقر (۱۹۸۷)، بحارالانوار، بیروت، نشر دارالعلم.
- ۴) الطوسی، محمد بن الحسن (۱۳۴۸)، اختیار معرفة الرجال، معروف به رجال کشی، تصحیح حسن مصطفوی، دانشگاه مشهد.
- ۵) خامنه‌ای، سید علی (مقام معظم رهبری) (۱۳۶۵)، عنصر مبارزه در زندگی ائمه علیهم‌السلام، دومین کنگره‌ی جهانی حضرت رضا علیه‌السلام.
- ۶) مقام معظم رهبری (۱۳۵۹)، مواضع تفصیلی حزب جمهوری اسلامی.
- ۷) کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵)، اصول کافی، کتاب الحجّة، ج ۲، تهران، امیرکبیر.
- ۸) صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (۱۳۸۶)، علل الشرایع، نجف اشرف، مکتبه الحیدریه، ج ۱.
- ۹) خامنه‌ای، سید علی (مقام معظم رهبری) (۱۳۸۴)، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، تهران، کیوان. انسانی. مطالعات فرهنگی